

## سنگ لوح نارام سین

- ۲ -

روایتی درباره دیده شدن ستاره‌ای در بالای کوه آرارات در زمان تولد مسیح در دست است که مطلب را از لحاظ زمانی خیلی نزدیک تر می‌آورد. توضیح اینکه یکی از مطالب انجیل که تأثیر عظیمی در طرز جهان بینی عالم مسیحیت داشته و دارد داستان سه مرد خردمند است که از مجوس بودند و بدنبال ستاره‌ای از مشرق آمدند تا مسیح طفل را پیدا کنند، و او را در آخوری در بیت‌الحم پیدا کرده و ستایش نمودند. اشاره باین موضوع و بالاخص هویت سه مرد خردمند در انجیل خیلی اجمالی است و مشروح‌ترین بیان مطلب در انجیل متی است که در باب دوم می‌گوید: «و چون عیسی در ایام هرودیس پادشاه در بیت‌الحم تولد یافت ناگاه مجوسی چند از مشرق به اورشلیم آمده گفتند کجاست آن مولودی که پادشاه یهود است زیرا که ستاره او را در مشرق دیده‌ایم و برای پرستش او آمده‌ایم... الخ» اما با این حال چنانکه گفتیم نفوذ معنوی این داستان در عالم مسیحیت عظیم است بطوریکه مثلاً در عهد تولد مسیح و آغاز سال نو همیشه قسمت بسیار مهمی از کارت‌های تبریک به تصویر این سه مرد مزین است که یا بدنبال ستاره‌ای در صحرا بطرف بیت‌الحم می‌روند و یا عیسی طفل را در گاهوارش زیارت و پرستش می‌کنند. در نتیجه این احوال‌هویت سه مرد خردمند مزبور همیشه مورد توجه متفکرین مسیحی بوده و با در نظر گرفتن اینکه کانون اصلی مجوس مسلماً در ایران بوده اذهان آنان همیشه متوجه ایران بوده و می‌باشد. بدین طریق پاره‌ای از علاقمندان بدلائلی محل سه مرد خردمند را در شهر فعلی ساوه و پاره‌ای دیگر بر طبق قرائنی در حدود کوه خواجه سیستان دانسته‌اند، ضمناً محل آنان به شهرهای دیگری از ایران نیز نسبت داده شده است.

ولی چنانکه گفتیم روایتی نیز درباره آرارات وجود دارد که حاکی از ارتباط احتمالی مجوس مورد بحث با حدود آذربایجان می‌باشد. در تأیید این احتمال باید گفت که ویلیامس جکسن در کتاب بسیار ارزنده خود تحت عنوان «زردشت پیامبر ایران باستان» کانون اصلی مجوس را در آذربایجان می‌داند و قرائن بسیار جالب دیگری نیز در این باره وجود دارد. باری اینک داستان:

س. گ. ویلسن در کتاب «زندگی و مراسم ایرانیان» (۱) ص ۴۴ می‌نویسد: «حالا

دیگر آارات آن کوه مجهول و مرموز سابق نیست که مرکز افسانه‌ها و قصص و رعب خرافی بومیان و ستایش و احترام مبهم جهان مسیحی بود. اما درست است که هنوز ارتباطات ذهنی خاصی در اطراف آن وجود دارد. جیمس برایس در کتابی که صعود خود را به کوه آارات تعریف می‌کند (۱) اطلاعات مشروحی از این روایات می‌دهد. فرض می‌شد که آارات مرکز جهان است. هم چنین کوه مزبور با ستاره پرستی کلدی‌ها مربوط بوده. بر بالای آن ستونی بوده که ستاره‌ای بر بالای آن قرار داشته است. پیش از تولد مسیح دوازده مرد خردمند در پای ستون مزبور مستقر شده بودند و منتظر طلوع ستاره‌ای در مشرق بودند - ستاره‌ای که وقتی پیدا شد سه نفر از آنها تا بیت اللحم تعقیب کردند.

با در نظر گرفتن آنچه گذشت با احتمال قریب به یقین ستونی که بر بالای آارات واقع بوده و ستاره‌ای بر بالای آن قرار داشته معنایی جز این ندارد که ستونی در ارتفاعات کوه مزبور مبداء دید ستارگان بمنظور ارساد آنان بوده است. مخصوصاً این مسئله که دوازده مرد خردمند در پای ستون مستقر شده بودند و منتظر طلوع ستاره بودند قویاً مؤید یک چنین احتمالی است و شباهت زیادی بروایت قبائل **تول تک** و **کاجی کلی** دارد که اجدادشان «انتظار آفتاب را می‌کشیدند».

اما ارتباط جریان بالا با تولد مسیح البته مسئله دیگری است. توضیح اینکه احتمالاً وقتیکه ستاره خاصی در محاذات ستون نامبرده مشاهده می‌شده بر طبق موازین ستاره‌شناسی زمان معنی تولد یک شخصیت مهم و نجات بخش تعبیر می‌شده است. تعبیر شاعرانه مشابهی را در این بیت از حافظ داریم که می‌گوید:

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد      دل رهمیده ما را انیس و مونس شد

\*\*\*

باری با در نظر گرفتن مفهوم لوح مورد بحث بترتیبی که گذشت طبعاً با این سؤال مواجه می‌گردیم که آیا علت قرار گرفتن تصاویر مربوط به چشمه آفتاب و ابتدائیات ارساد در لوح مزبور چیست؟ و در پاسخ این سؤال کمتر می‌توان تردید داشت که قصد نارام‌سین از تصویر چشمه آفتاب این بوده که توانسته است نه تنها بدرخت زندگی بلکه حتی به چشمه آفتاب قوم مغلوب نیز دست یافته و آنرا خراب کند. و بدین طریق چنانکه قبلاً نیز اشاره شد علی‌الاصول باید نقص تصویر چشمه مزبور را عمدی و بمنظور نموداری از خرابی آن بدست سلطان فاتح دانست. نگفته نماند که این جریان با اصل تجلیل چشمه مزبور نیز بطوریکه در موقعیت آسمانی آن می‌توان تشخیص داد میابنتی ندارد. توضیح اینکه علی‌الاصول بدیهی است که باید اصل تجلیل را مربوط به سنن قوم مغلوب دانست که طبعاً از طرف قوم فاتح نیز برسمیت شناخته می‌شده. مخصوصاً که بطوریکه ذیلاً خواهد آمد با احتمال قوی خود قوم فاتح نیز یک چنین چشمه آفتابی را داشته است.

با در نظر گرفتن ارتباطاتی که ارساد آفتاب بترتیبی که گذشت با تنظیم تقویم داشته

است. با احتمال قوی قرار گرفتن آفتاب تابان در قلعه کوه نیز معنایی جز این ندارد که پیروزی مورد نظر در آغاز سال شمسی روی داده است.

اما بدیهی است که از نظر ما آنچه که مهم است عبارت از دست یابی به نقش فرهنگی درخت زندگی و چشمه آفتاب در حدود پنج هزار سال پیش در حاشیه غربی فلات ایران و معمولی بودن ستاره شناسی در این منطقه در ازمینه مزبور است و در این بین عین قصد يك فاتح باستانی مانند نارام سین از بکار بردن سمبول‌های مزبور در لوح مورد بحث فقط يك جنبه فرعی و ارزش محدود دارد. ضمناً در يك بررسی بنیادی از سوابق میراث فرهنگی اهم مسائل عبارت از کشف سرچشمه اولیه و اصلی میراث مزبور است. توضیح اینکه فقط بعد از کشف سرچشمه مزبور است که می‌توان مسائل اصولی دیگری از قبیل قدمت میراث فرهنگی و نحوه گسترش جهانی و تحولات گوناگون زمانی و مکانی آنرا روشن ساخت.

\*\*\*

چنانکه در مقالات قبلی در مواردی متذکر شده‌ایم بر طبق قرائن ناشیه از موازین زمین شناسی از يك طرف و اساطیر و قصص خاصی توأم با اصل سمبولیزم از طرف دیگر با احتمال قریب به یقین در آذربایجان شمالی ایران با سرچشمه اولیه و اصلی يك فرهنگ رویان و شکوفان خیلی باستانی مواجه هستیم که در ریشه میراث فرهنگی معاصر قرار دارد و بدین طریق با احتمال قریب به یقین چشمه آفتاب اولیه نیز که مربوط به يك دوران یخ - بندان بوده و یکی از وجوه شاخص فرهنگ بنیادی مزبور است در سرزمین نامبرده واقع بوده است. ضمناً بر طبق اصل گسترش فرهنگ چشمه‌های آفتاب فرعی که در حقیقت تصویر و تجدید خاطره‌ای از چشمه اصلی نامبرده بوده‌اند در ازمینه جدیدتر در قسمت‌های مختلفی از آسیای جنوب غربی (و شاید در قسمت‌های دیگری از جهان نیز) وجود داشته است. مادر مقاله «ذوالقرنین» عین الشمس معروف کشور مصر را بعنوان محل احتمالی یکی از این چشمه‌ها معرفی کردیم که قاعدتاً باید نقش مهمی را در معتقدات و مراسم مصر باستان ایفا کرده باشد. بر طبق آنچه گذشت با احتمال قریب به یقین يك چنین چشمه‌ای نیز در سرزمین گوتتی یعنی کردستان و آذربایجان غربی وجود داشته است. هم‌چنین در مقاله‌ای تحت عنوان «چشمه آفتاب» بقلم آقای ابوالفضل مصفی (۱) می‌بینیم که به نقل از «مراسم الاطلاع» می‌نویسند: «وعین الشمس نیز همان چشمه آفتاب است و هم‌چنین نام یکی دو جای مشهور. یکی در کشور مصر معروف به شهر فرعون و دیگری چشمه‌ای است در بصره ما بین غدیب و قادیسه» و بدین طریق با احتمال قریب به یقین در ازمینه مورد بحث ما یعنی در حدود پنج هزار سال پیش چشمه آفتابی نیز در حدود بین‌النهرین جنوبی وجود داشته است.

در این زمینه باید دانست که در هزاره چهارم قبل از میلاد زمانیکه کشور سومر تشکیل می‌یافت خلیج فارس در حدود ۱۵۰ کیلومتر بیشتر از حد امروزی خود بطرف جلگه‌های بین-

النهرین امتداد داشته است (۱) و بدین طریق با احتمال قوی در زمان نارام سین در محل فعلی عین الشمس بصره چشمه آب گرمی از ته دریا جوشیده و بالا میآمده و در نتیجه مانند عین الشمس مصر (در موقع طغیان نیل) عین تصویر چشمه آفتاب خیلی باستانی آذربایجان را که آنها هم از ته دریا جوشیده و بالا میآمده تجدید می کرده است. چشمه های آب شیرینی که از ته دریا جوشیده و بالا می آیند امروزه در نزدیکی جزیره بحرین وجود دارد.

اما در زمینه وجود چشمه های آب گرم در حدود آذربایجان غربی و کردستان و بین-النهرین جنوبی باید دانست که امتداد و حواشی رشته جبال غربی ایران از دیر زمانی در معرض حرکت های دامنه دار قشر زمین و پدیده های گوناگون آتش فشانی قرار داشته و دارد، لذا قویاً محتمل بنظر می رسد که در زمان های باستانی چشمه های آب گرم شایان توجهی در آن حدود وجود داشته باشد. امروزه چشمه های آب گرم حدود شهرهای شاپورو رضائیه و شاهین دژ معروفند. هم چنین است چشمه های آب گرم شهرستان ایلام، ولی با احتمال قوی چشمه های گمنام تری در قسمت های دیگر منطقه نیز وجود دارد.

\*\*\*

در زمینه علائم و آثاری از ستاره شناسی، چند سال پیش خبری از آقای جواد صدقی در جراید منعکس شد که حکایت از کشف چاههایی توأم با علائم و آثار دیگر در بالای کوهی نزدیک گدوک معروف قوشچی رضائیه می نمود. این قبیل چاهها در ارتفاعاتی از آذربایجان شمالی ایران و منطقه الموت و حدود اصفهان نیز وجود دارد، و چاههای کوه رحمت تخت-جمشید نیز البته معروف است. ضمناً در دهات آذربایجان هنوز این روایت را می توان شنید که منجمین باستانی ستاره ها را از ته چاهی تماشا می کرده اند. لذا با احتمال قوی همه چاه های مزبور و نظایر آنان زمانی بعنوان رصد خانه مورد استفاده بوده اند. قاعدتاً باید رصد کردن اجرام آسمانی با استفاده از علائم زمینی مانند ستیخ تیز کوهها و یا ستون ها و غیره قدیمی تر از چاههای مزبور بوده باشد ولی در عین حال ممکن است در زمان جدیدی مانند زمان تولد مسیح منجمین سنتی از همان رویه خیلی باستانی تر استفاده کرده باشند (۲).

در جستجوی سرچشمه اولیه و اصلی ستاره شناسی و گاه شماری نیز به اساطیر ایرانی که نوهاً با آغاز امور مربوطند برمی گردیم. بطوریکه گذشت در اساطیر مربوط به بالصرحه صحبت از البرز کوه است که در یکی از قلل آن بنام تئیسیر، خورشید و ماه و ستارگان طلوع می کنند، و از قلله دیگری بنام هو کشیری آب چشمه ناهید فرو می ریزد، و بسدین

۱- نقل از کتاب «طوفان بابلی»، بقلم دکتر ژ. کنتنو ص ۱۱۹

۲- بهر حال با احتمال قریب به یقین بشر ساکن فلات ایران از خیلی دیر زمان سر-نوشت خود را در ستارهها جستجو می کرده است و البته آثار این طرز جهان بینی در ادبیات ازمنه معاصر ایران نیز فراوان است.

طریق بدیهی است که باید سرچشمه اساطیری سناره‌شناسی و گاه شماری (۱) را در امتداد رشته جبال البرز جستجو کرد. اما جستجوی سرچشمه مزبور در امتداد البرز نیز اصلی است که بر طبق قرائن زیادی که طبعاً مجال بحث آنها در صفحات فعلی نیست. ما را به آذر-بایجان شمالی ایران هدایت می‌نماید. در حقیقت ما معتقدیم که کوه‌های تثیر و هوهو کشیری را در سرزمین مزبور دقیقاً می‌شناسیم. \*

۱- در زمینه گاه شماری بمعنای دقیق‌تر یعنی تقسیم شبانه‌روز بواحدهای زمانی کوچک نیز در يك مقاله قبلی (نقش فرهنگی چشمه‌های جوشان، مجله پنما شهریور ۱۳۵۳) ارتباط احتمالی آنرا با يك چشمه فوران تناوبی (گذر) که يك پدیده آتش‌فشانی است، و در نتیجه با چشمه آفتاب قرابت دارد، متذکر شده‌ایم.

\* مناسبانه در قسمت اول این مقاله چند اشتباه چاپی بود. منجمله همه آنچه را که «متیقن» چاپ شده باید «تیقن» خواند؛ هم‌چنین سه غلط عمده زیرشایان تذکر است: ص ۴۶۵ «قوم‌مایا» باید «قوم‌مایا» خوانده شود، و «وجده زمین» را باید «وجوه زمین» خواند (مانند قتل کوهها و غیره). در سطر دوم از پاراگراف دوم صفحه مزبور بجای «با استفاده از یکی از قتل البرز و یا ...» باید خوانده با استفاده از یکی از قتل البرز اجرام مزبور و یا ...»

از کتاب طرفه‌ها

نوشته اقبال یغمائی

## مکافات گفتار زشت

به سال ۱۲۸۷ قمری، در کرمان نان کمیاب و گران شد. مردمان در رنج، و ناشکیبا شدند و به حاکم پناه بردند مگر دردشان را چاره‌کنند. او کلانتر شهر را مأمور کرد که راهی برای فراوانی و ارزانی نان بیابد. کلانتر که مردی خودخواه و خیره‌سر و تندخوی و شرانگیز و نادان بود چون از بر آوردن حاجت مردمان عاجز بود به تهدید ایشان کوشید. روزی براسب سرکشی نشست، به بازار درآمد و با لحنی درشت و زشت خطاب به آنان گفت: هر کس نان می‌خواهد ... اسب مرا بخورد. مردمان متمصب و آزاده کرمان این وهن و خواری را تحمل نکردند، کلانتر را از فراز زین به زیر کشیدند و کشتند.